

حافظ و عشق

مهندس حسین مدرس زاده

سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد

زندگانی حضرت حافظ شیراز را می توان به ۶ مرحله ی زیر تقسیم بندی نمود:

۱- دوران کودکی

۲- در مدرسه و مسجد / با زاهد و شیخ

ای بی خبر بگوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

۳- در خانقاه و صومعه / با صوفی و خرقه پوش

دگر ز منزل جانان سفر مکن درویش که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس

۴- دور از مدرسه و مسجد / بی شیخ و زاهد

عنان به میگده خواهیم تافت زین مجلس که وعظ بی عملان واجب است نشیندن

۵- دور از خانقاه و صومعه / بی صوفی و خرقه پوش

ز خانقاه به میخانه می رود حافظ مگر ز مستی زهد و ریا به هوش آمد

۶- آگاهی و شناخت (عشق و رندی)

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود وعده ی فردای زاهد را چرا باور کنم

خواجه در این شش خان تا رسیدن به پاک بازی کامل به معرفتی عظیم و عاشقانه

دست می یابد.

او عشق را شعله یی می خواند که همه چیز را جز معشوق می سوزاند و فریاد

جگرسوز اول و آخرش این کلام زیباست:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

فارغ از بحث زیستی، قلب انسان تجلی گاه همه ی احساسات ظریف شهودیست و می توان گفت آفرینش این عضو در پیکره ی انسانی با هدف خاصی صورت پذیرفته تا با زدودن زنگارها از روی آینه ی دل و دستیابی به صفای باطنی و با بهره گرفتن از طپش لحظه به لحظه ی این مرکز خلوص از دنیای زیبای معنویت که ماورای عالم محسوس ماده است جدا نشویم.

همه ی اجزای عالم در گفت و گو با خدای خویش اند و هر دم به معبود خویش عشق می ورزند. زمینیان و آسمانیان همه او را می طلبند. اما شنیدن صدای ترنم روح بخش آن ها با گوش حس میسر نیست، بلکه گوش جان می خواهد، گویی که با چنین نغمه ها و آواهای پرنیانی از عالم بالا آشنایی داشته و قدرت دریافت آن ها را داشته باشد و آن گوش عشق است. گویی که اتحادی ناگسستگی با دنیای الوان معرفت دارد و با دریافت همیشگی این نیایش های ملکوتی و انتقال آن ها به دل راه پیمودن جاده ی ثواب و قرب الی الله را هموارتر می کند. از میان بزرگانی که در ازمنه های مختلف با گوش جان این اصوات روحانی و عاشقانه را درک نموده و آن ها را به ذهن پویای خویش منتقل و از صافی قریحه ی خارق العاده ی خود عبور داده و تار و پود عشق مجازی و حقیقی را چنان به هم تنیده که مرز تشخیص آن ها ناممکن گشته و هر کسی با ظرفیت معنوی خویش و صیغه ی احساسی خاطرات شخصی نظری در مورد آن ها (هرچند تخصصی) می دهد، خواجه ی جلیل القدر عظیم الشان شمس الدین محمد حافظ شیرازی معروف و مشهور به لسان الغیب (۷۲۲-۷۲۹ ه.ق.) است و الحق که غزلیات بی بدیل او جهت سندیت تشخیص چهره ی واقعی این شاعر بزرگ جزء یکی از

عشق به واقع شیرین ترین راز هستیست. عرفا تعریفی بس لطیف از عشق دارند آنها معتقدند که «عشق آتشی سوزان و گدازنده است که عاشق را تا هنگام رسیدن به معشوق ذوب می کند و موجب حل شدن عاشق در وجود معشوق می شود.»

غایت عشق فنا ی عاشق در معشوق و اتحاد آن هاست. عشق چون ذات بی بدیل حضرت حق در همه جای گیتی جاری بوده و با دیده ی شهودی می توان بدان دست یافت. در مورد بیش تر عرفا سیر تکامل معنوی و شرب آن ها از دریای بیکران عشق از جانب عشق مجازی به سوی عشق حقیقی بوده. در صورتی که عشق را به عنوان رکن رکن هستی در مسیر سیر به کمال انسانی که هدف از خلقت است از دایره ی تفکر بیرون نهمیم، خدشه یی عمیق بدین سیر تکاملی وارد ساخته ایم. زیرا با تدبیر در زندگی انسانی می توان چنین نتیجه گرفت که عشق مدار آفرینش است و رابطه ی بین عاشق و معشوق رابطه یی بین شخص در معرض هلاک از تشنگی و آب صاف و زلال اشاره نمود. نیاز فرد نوشیدن آب و رفع تشنگی و انتظار آب نیز نوشیده شدن از سوی مقابل است. چنین رابطه ی ظریفی را می توان در رابطه ی بین عابد و معبود در نظر گرفت. پُر بی راه است اگر گفته شود حضرت حق انتظار پرسش از جانب ما را ندارد، خدا ما را دوست دارد و به اشرف مخلوقات خود عشق می ورزد و دوستدار راز و نیاز از طرف ماست و به همین علت توبه ی بنده را حتا برای صدمین بار می پذیرد.

از سوی دیگر رسیدن به مرحله ی فنا پس از سلطنت فقر در عشق حقیقی نیازمند سیر و سلوکات و کشف و شهودات خاص خود است که هر کسی را یارای رسیدن به خط پایان این راه خطیر نیست. عارفی شیدا می طلبد و کاملی واصل. عرفا دل انسان عارف را محور ثقل مجموع همه ی عشق ها در جهان ماده می دانند، اما چنان چه دلی از عشق ربّ خویش پُر شود جایی برای عشق دیگری نخواهند ماند.

معمای ادبیات سترگ فارسی در طول تاریخ هزار و دویست ساله‌ی آن است. برای بررسی اشعار عاشقانه‌ی خواجه حافظ و نگاه خاص او به مقوله‌ی عشق که موضوع این مقاله است ابتدا باید دانست اشعار عاشقانه‌ی او به دو دسته‌ی کلی طبقه‌بندی می‌شود:

الف) اشعار مربوط به عشق مجازی

ب) اشعار مربوط به عشق حقیقی

اما به سختی می‌توان در بیش‌تر این ابیات این دو نوع عشق را از هم تمیز داد. حافظ عالی‌ترین صفات انسانی را برای معشوق مجازی خویش انتخاب و این صفات را در اوج صلابت در غزلیات خود پیاده نموده است:

سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دادم
که جان را نسخه‌ی باشد ز نقش خال هندویت
بُتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد
بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد
خواجه مونس خویش را هم‌ردیف ملایک
به حساب آورده که سر تا پیش از عیب
میراست و مانند نظام آفرینش ملک ایراد در
وجود معشوق او جایی ندارد، حافظ سوختن
شمع وجود خویش را در پای چنین یاری
کمترین فعلی می‌داند که می‌توان به مرحله‌ی
ظهور رساند. او با یار غار خویش بسان انسانی
کامل برخورد می‌کند کسی که نفعه‌ی
خداگونه‌ی را لحظه به لحظه به او یادآوری
می‌کند، اصل این‌که قضای الهی دخیل در
همه‌ی امورات انسانی‌ست، تنیده در روح
همه‌ی انسان‌های عارف بوده و نیایش
مومنین با حضرت دوست و عرض حاجت به
بازگاه کبریایی او و رحمت و رحمانیت
بخشاینده‌ی بخشایشگر با صفات جمالیه
شامل حال بندگان اوست. زمانی که معن
لطایف روحانی حافظ شیرین‌سخن حدیث
آرزومندی خویش را با همه‌ی وجود بر زبان
می‌راند، خطاب ملکوتی او را به الطاف خاص
پروردگارش رهنمون می‌سازد تا حافظ بار
دیگر به یاد آورد که هرچه دارد از دولت
کریمه‌ی قرآن است تا جراتی یافته و از این
رهگذر علاقه‌ی را به دل خویش راه دهد که

از هوی گذشته و از قلب او منفک نشود و با سپردن خود به طوفان حوادث و قضای الهی و با استفاده از اختیاری که به صورت موهبتی عظیم بدو ارزانی شده این علاقه را کاملتر کند.

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

بلبل شیراز با تفکر ژرف عارفانه و

به‌صورتی رندانه مراتب مختلف محبت را در

غزل‌های ناب خویش پیاده نموده، اما چنین

فعلی آن چنان با مهارت جامه‌ی عمل پوشیده

که کسی را یاری کنارزدن این جامه‌ها نیست:

مباحثی که در آن مجلس جنون می‌رفت

ورای مدرسه و قیل و قال مساله بود

زمانی که چنین علاقه‌ی در قلب حساس

حافظ جان می‌گیرد خود را مکلف به حفظ آن

می‌داند و چنین تکلفی باعث فزونی محبت در

اعماق روح ناب او می‌شود و موجبات کنکاش

و مقدم بر آن موجبات عروج پله‌پله از عشق

زمینی را میسر می‌سازد. اما هنوز به خط

عشق نرسیدیم و تلاش برای مقیدساختن

کامل دل جهت حفظ محبت ادامه دارد. حضور

در خان عشق ملزوماتی داد، در مورد حضرت

حافظ می‌توان به عشق مجازی و حقیقی

چنان چه در سطور پیشین سخن به میان آمد

نظر داشت، حافظ در وادی عشق حقیقی

مراحل پیش و پس را قبول ندارد و تابش نور

چنین عشقی را بدون مقدمه می‌داند و در

چنین حالاتی‌ست که می‌توان نحلّه‌ی

آسمانی بودن آن را در غزلیات بی‌مانندش به

عیان شاهد بود.

اما ماحصل عشق زمینی محبتی بی‌حصر

است و پرده‌ی ضخیم بر روی عیوب معشوق

کشیده و موجبات کوری حواس عاشق را پدید

می‌آورد:

افسوس که از شش جهنم راه بیستند

آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت

خواجه مقدمات وصول به عشق حقیقی را

با سکون خاصی می‌پیماید و علت چنین امری

رویاری با زاهدان ریاکار و صوفیان

سالوس‌ورزی‌ست که از بد حادثه در طول

زندگی با آن‌ها مواجه شده و پس از دراز نمودن دست طلب به‌سوی ایشان به باطن زشت و پلید آن‌ها پی برده و با کناره‌جستن از هر چه پیر و مرشد است خواه پیر دلیل و طریقت و خواه پیر خرّقه و صحبت خود برای خویش پیر ذهنی تراشیده (پیر مغان) و با توانایی تکیه بر عقل کلی و گریز از عقل جزئی قدومی استوار بر زمین عشق نهاده است. حافظ توانایی تحمل دوری از عشق حقیقی را نداشته و حتا حالاتی به وی دست داده که این فراق و جدایی اعماق جان او را شعله‌ور ساخته و دست‌های عاجزانه‌اش را جهت وصالی کوتاه به آسمان بلند کرده است.

ای آفتاب خوبان می‌سوزد اندرونم

یک ساعت بگنجان در سایه‌ی عنایت

می‌توان این نوع مکتب عشقی را الهی -

عقلی یا روحانی - عقلی نام‌گذاری و موجبات

ظهور آن را تکامل عشق مجازی دانست و

بدین ترتیب خداگونه‌ی را در خویش بیدار

نمود و به اوج کمال رساند. عشق یکی از

عالی‌ترین اصول شناخت است. وظیفه‌ی

محبت در قبال همسر که در قرآن کریم بدان

اشاره شد نمایانگر این است که پایه و مایه‌ی

رسیدن به عشق حقیقی گنر کامل از عشق

مجازی و درک آن است و تفاوت این دو عشق

تاثیر ماده و مجرد است و نهادینه‌کردن چنین

حالت شگرف و اطمینان‌بخشی در دل زدودن

زنگارهای آیینی‌ی آن است تا استحقاق تجلی

مکاشفه‌وار را در قلب عارف موجب شود.

عشق حقیقی نوعی معراج است که امکان

شرب معنوی را برای عارف حاصل می‌کند. در

این‌که حافظ عشق مجازی به‌نام شاخ نبات

داشته یا نه اختلاف عقیده بسیار زیاد است.

عده‌ی از حافظ‌پژوهان مصرأ چنین نامی را

به‌عنوان شریک زندگی حافظ قلمداد نموده و

در جبهه‌ی مقابل اندیشمندانی دیگر

شاخه‌نبات را استعاره‌ی بر قریحه‌ی

معجزه‌وار شعری خواجه می‌دانند و معتقدند

که او به کنایه چنین ترکیبی را برای طبع

خویش در نظر گرفته است. باید توجه داشت

که این نقطه نیز مانند صدها نکته‌ی سربسته

در دیوان حافظ به صورتی مستتر باقی مانده است اما به نظر می‌رسد که حق با گروه نخست بوده و کفهی ترازو به سوی عشق مجازی وزنه‌ی ثقیل‌تر دارد. به هر صورت حافظ در مورد عشق به همدم خویش جهت ادای دین به محبت کامله چنین می‌سراید:

اگر به مذهب تو خود عاشق است مباح
صلاح ما همه آن است کان تراست
صلاح

عشق حدیثی مکرر دارد، اما در هر بار از تکرارش می‌توان به نقاطی نامکرر رسید و به سرزمین جگرسوز آن پای نهاد و شمع محبت را تجربه نمود عشق اقیانوس وار و صحرانورد که در مقایسه‌ی بین افراد عادی و عارفی ذره ذره نفعی زمینی آن کم‌تر مجال بروز یافته و هیزم بیش‌تر برای به آتش کشیدن قلب عارف فراهم می‌کند و التهاب غلافی به دور قلب عاشق تنیده شده و شغف آن را فراهم می‌سازد، ماحصل چنین حالتی گذشتن از من و له کردن منیت است:

بنندی زان میان طرفی کمروار

اگر خود را ببینی در میانه
و آخرین حلقه‌ی چنین ریسمانی محبت
باطنی خالص بوده که از صافی‌های معنوی
گذشته و غایت آن موجب پریشانی‌های روحی
گسترده‌ی محب و ادامه‌ی آن از خودبیگانگی
کامل و عطش اتحاد با معشوق است که در
صورت سرخوردگی موجب گریز کامل عقل
گشته و محب را در مرحله‌ی حیرت با رنج
فراوانی همراه می‌سازد. این مرحله که در
عرفان هیام نامیده می‌شود، غایی‌ترین
مرحله‌ی عشق و در حقیقت عشق به بلوغ
رسیده است. غزل‌سرای بزرگ شیراز چنین
حُبّی را به صورت کامل ادراک نموده،
طوری که می‌توان مراتبی چون تبل و تولیه را
در اشعارش جست‌وجو نمود. آن‌جا که مقام
عشق را بالاتر از عقل دانسته و آن‌را با
صراحت کامل بر زبان جاری می‌کند:

جناب عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است
کسی این آستان بوسد که سر در آستین دارد
هر چند که نمی‌توان مسیر سلوک کاملی

را برای حافظ متصور شد، تضادهای بی‌شمار موجود در دیوان خواجه ما را در پذیرش این امر یاری می‌کند، چنان‌که اگر از ملزومات طی و طریق در جاده‌ی عشق حقیقی توبه را به‌عنوان نخستین قدم بدانیم حافظ به کلی با توبه مخالف است و کسی که توبه‌ی همیشگی را رد می‌کند، نمی‌توان خط رهروانه‌ی کاملی را برای او در نظر گرفت، می‌توان گفت سلوک حافظ مثل دیگر موارد زندگی‌اش منحصر به اوست: «صلاح و توبه و تقوا ز ما مجو حافظ»

از طرف دیگر به اشعاری برمی‌خوریم که



خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی

با اطمینانی خاص از کشف و شهود کامل سخن به میان آورده و ناخودآگاه انسان را به تدبیر بیش‌تری در این آیات فرا می‌خواند:

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم
انس این شاعر بزرگ با کلام آسمانی در
مقوله‌ی عشق نیز موجب شده تا او با نگرشی
یگانه بدون تحلیل سخن پیشینیان خود به
تفسیر شگرفی از عشق نائل آید.

لطیفه‌ی بی‌ست نهانی که عشق از او خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری‌ست
با تامل و تدبیر در زیباترین احساسات
معرفتی که در تک‌تک آیات شریفه‌ی قرآن
مجید جاری‌ست جرقه‌ی چنین تفسیری زده

می‌شود به همه چیز به صورتی شایسته می‌نگرد و تفهیم ذهنی او برای خویش فقط با تأیید ذهن پویای شخصی قابل قبول بوده و حتا این امر را در مورد نیایش با خدا نیز مد نظر دارد، چنان‌که در ظاهر عبادت متوقف نمی‌شود و خواهان روح ناب عبادت است که آن را در سایه دعای نیم‌شب و ورد سحری می‌یابد و این طرز تفکر را به همه مجموعه‌های فرهنگی در دیوان خویش گسترانده است که یکی از آن‌ها نیز مجموعه‌ی اشعار عاشقانه‌ی اوست در حقیقت پای‌بند ظاهر عبادت از روی عادت روزمره - عبادت بی‌روح - نیت حافظ به گواهی اشعارش هم آشنا به طریقت و هم آگاه به شریعت بوده اما با اندیشه‌ی والا اسیر قید و بندهای هیچ یک نشده و با توشه‌ی بسیار گران‌بها که حاصل تجربیات معنوی شخص اوست، قدم به وادی عشق می‌گذارد. او معتقد است توجه کامل به مرکز اتحاد، قدرت جمعیت خاطر فراهم آورده و در نتیجه زنگارهای دل شسته شده و فضائل اخلاقی که پرتو انوار الهی است در دل عاشق حاصل می‌شود:

ز فکر تفرقه بازای تا شوی مجموع
به حکم آن که چو شد اهرمن سروش آمد
چنین عشقی عاشق را روی بال ملکوتی
خود جهت رسیدن به حضرت دوست یاری
می‌کند.

در آرزوی آن که رسد دل به راحتی
جان در درون سینه غم عشق او نهاد
حافظ در راه عشق به دنبال کشف
مشهودات نیست و خود را در بند لفاظیه‌های
صغری و کبری و مسائل بیهوده گرفتار
نمی‌کند.

سخن از مطرب و می گو و راز دهر کم‌تر جو
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا
عقل و جان و دل هر سه در مقابل موهبت
عشق رنگ باخته‌اند، تنها عارف بالله ظرفیت
وجودی پذیرش مراتب اعلی چنین محبتی را
داراست تا حجاب‌ها یکی پس از دیگری از
جلوی چشمانش کنار رفته و توان رسیدن به
حقیقتی را داشته باشد که در ازل پرتو حسنش

ز تجلی دم زده است برای رسیدن به چنین مرتبه‌یی باید اصلاح ظاهر، ضمائر و سرایر را از سر گذراند. «تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي»

ترکیب بار امانت با توجه به تکرار کثیر کلمه‌ی زیبایی عشق در دیوان خواجه همان عشق به کمال رسیده است که حضرت حق اشرف مخلوقات خود را برای تحمل چنین بار سنگینی انتخاب و هدف آن‌ها را رساندن این بار به سر منزل مقصود با کسب کمال قرار داده است، هرچند می‌توان این بار الهی را به عشق

زمینی و ملزومات مربوط بدان نیز تعمیم داد. بهر صورت باید تسلیم قضای الهی بود و راضی به رضای او.

عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت

با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست
عاشق با قبول چنین بار سترگی احوالات
مختلفی را از سر می‌گذراند، اما افسوس که
چنین درخشش‌های غیبی و باطنی که با
موهبت الهی بر دل سالک می‌تابد دیری
نمی‌پاید و طلب دوباره‌ی آن نیز محال است
اما عاشق حتا به همین جرعه‌های بی‌دوام از

این وجد و حال راضی است. حافظ عاشقی‌ست رند و مکتب او مکتب رندی.

رند خواجه عاشقی حقیقت‌بین، خوش‌گذران، نظرباز، کاردان، تیزهوش و بیزار از تقوا و زهد دروغین و نیز مخالف توبه‌ی فریبکارانه و می‌توان به‌صورتی موجز او را عارف پاکباز آزاداندیشی دانست که نه در مقابل نصایح مشایخ ریاکار و نه در مقابل ستمگران چپاولگر دنیاپرست سر تسلیم فرود نمی‌آورد.

عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش
تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
حافظ در پاره‌یی از ابیاتی‌ش رموز عشق
خویش را به‌صورتی رندانه بیان می‌کند و حتا
رسیدن به مقام رندی را بسیار صعب
می‌شمارد و عشق و رندی را به موازات هم
قرار می‌دهد.

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول
آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل
در جایی دگر مقام رندی را از عنایات
خاص حضرت حق ذکر کرده که بارقه‌های آن
بر قلب حافظ تابیده است.

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند
که اعتراض بر اسرار علم عیب کند
و کمال مقام رندی در مسیر عشق حقیقی
احاطه بر اسرار عالم عرفانی و کسب علم لدنی
معرفی می‌شود.

حافظ در پاره‌یی از ابیاتی‌ش به درد عشق
اشاره می‌کند:

در دفتر طبیب خرد باب عشق نیست
ای دل به درد خو کن و نام دوا مپرس
ساقی بیا که هاتف غیبم به مژده گفت
با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت
دردی که حافظ همراه عشق از آن سخن
به میان می‌آورد حاصل معرفت شهودی
حضرت دوست است. اما اگر این درد شیرین
را با تمام وجود پذیرا نباشیم، دوايي نیز برای
آن نخواهیم یافت.

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند که را دوا بکنند

